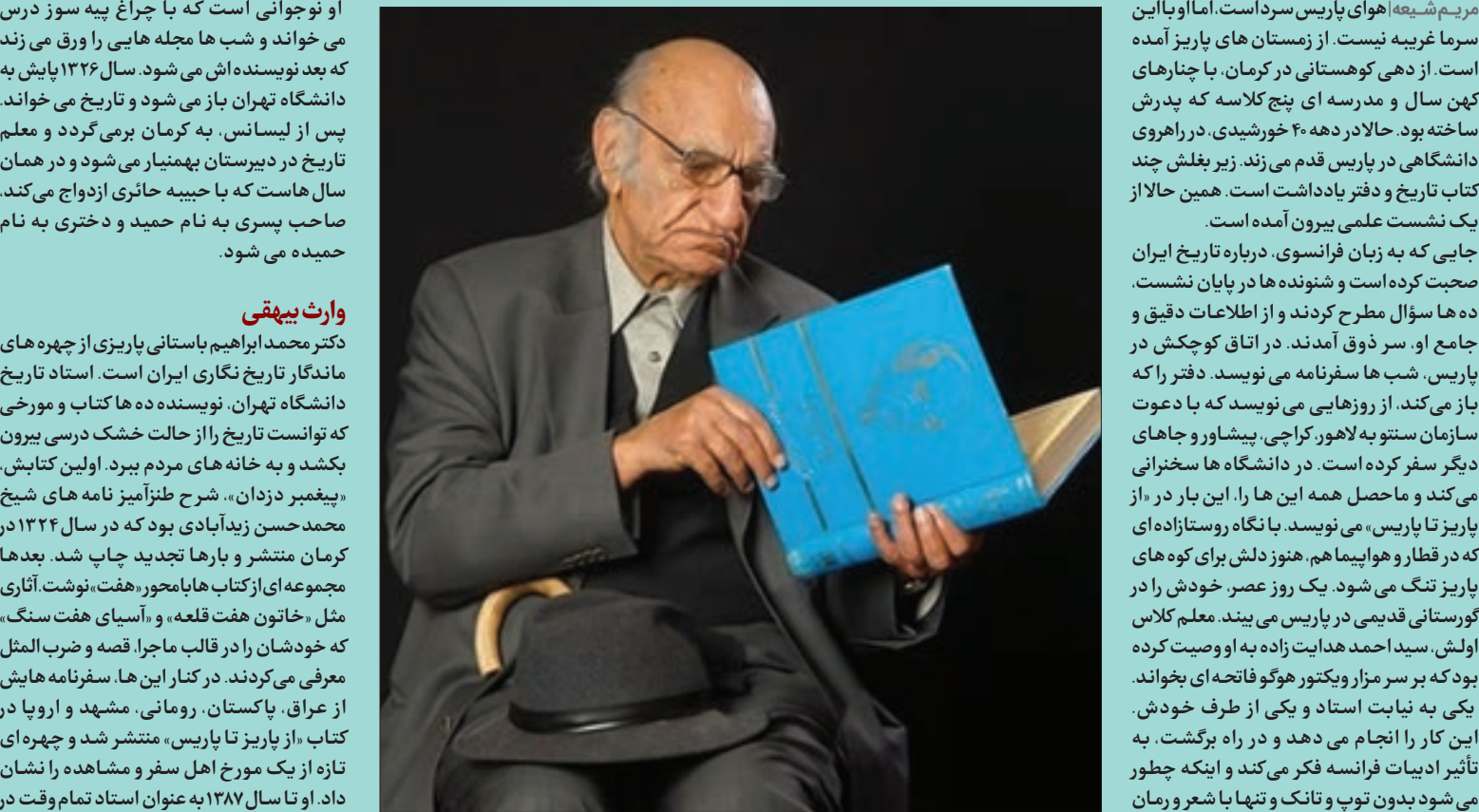


اول شخص

یادی از دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، نویسنده، مورخ، ادیب و شاعر فقید هم‌زمان با زادروزش



او نوجوانی است که با چراغ پیه سوز درس می‌خواند و شب‌ها مجله‌هایی را ورق می‌زند که بعد نویسنده‌اش می‌شود. سال ۱۳۲۶ با پیش به دانشگاه تهران باز می‌شود و تاریخ می‌خواند. پس از لیسانس، به کرمان برمی‌گردد و معلم تاریخ در دبیرستان بهمنیار می‌شود و در همان سال هاست که با حبیبه حائری ازدواج می‌کند. صاحب پسری به نام حمید و دختری به نام حمیده می‌شود.



جایی که به زبان فرانسوی. درباره تاریخ ایران صحبت کرده است و شونده ها در پایان نشست، ده ها سؤال مطرح کردند و از اطلاعات دقیق و جامع او، سر ذوق آمدند. در اتاق کوچکش در پاریس، شب ها سفرنامه می نویسد. دفتر را که باز می کند، از روزهایی می نویسد که با دعوت سازمان سنتو به لاهور، کراچی، پیشاور و جاهای دیگر سفر کرده است. در دانشگاه ها سخنرانی می کند و ماحصل همه این ها را، این بار در «از پاریس تا پاریس» می نویسد. با نگاه روستازاده ای که در قطار و هواپیما هم، هنوز دلش برای کوه های پاریز تنگ می شود. یک روز عصر، خودش را در گورستانی قدیمی در پاریس می بیند. معلم کلاس اولش، سید احمد هدایت زاده به او وصیت کرده بود که بر سر مزار ویکتور هوگو فاتحه ای بخواند. یکی به نیابت استاد و یکی از طرف خودش. این کار را انجام می دهد و در راه برگشت، به تأثیر ادبیات فرانسه فکر می کند و اینکه چطور می شود بدون توپ و تانک و تنها با شعر و رمان نازیان رسید. همین نگاه است که بعد از کتاب

پدری عالم و خطیب دارد که بر منبر تاریخ و شعر می گوید و تابستان ها همه اهل فرهنگ سیرجان و کرمان برای دیدنش به سیرجان می آیند و مادرش، بچه دوستی است که برای او حسرت فرزند را با خودش یدک می کشد و به توصیه ساده دلانه ای کمی نفت می خورد و بعد، حاصلگی اش را به همان نسبت می دهد. داستان که خود او بعد از طعن شیرینش بازگو می کند. در دوران نوجوانی، دو

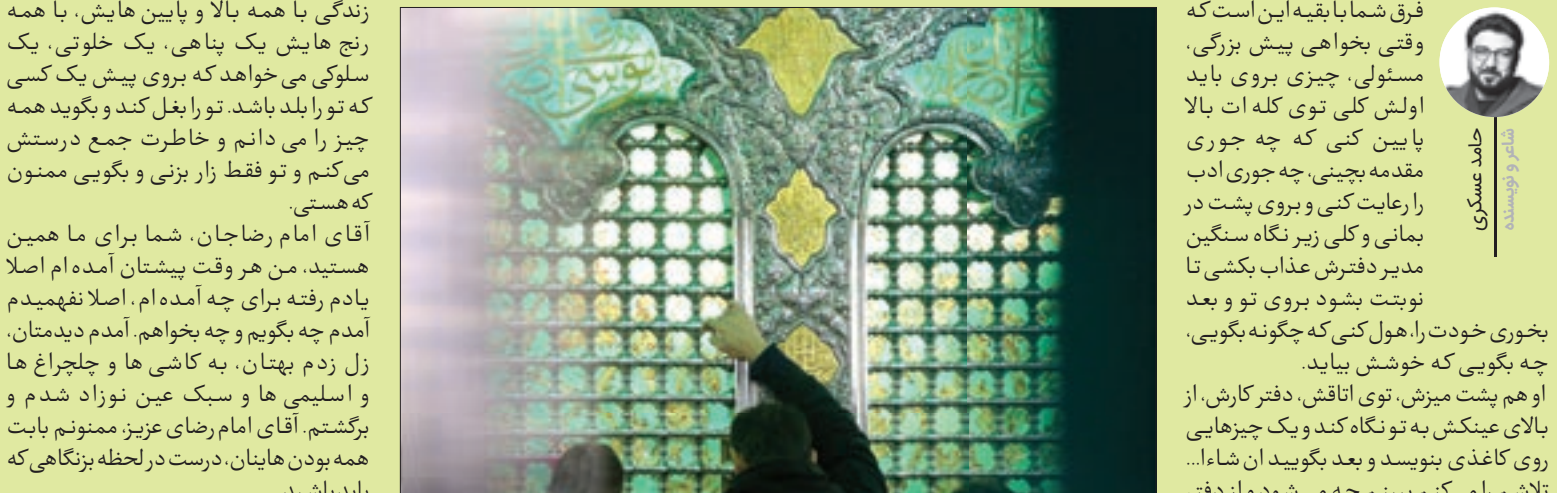
«از پاریز تا پاریس، تبدیل می شود به سفری پر از زیره کاری های انسانی، از دهکاه سفر پدرش تا شوخی های هم اتاقی هایش در خوابگاه امیرآباد دانشگاه تهران و نامه های طوفانی به ایرانی ها و اروپایی ها. او در این شهر غریبه، مدام در رفت و آمد بین کتابخانه ها، ماهی ها و کافه های دانشجویی است. به لهجه پاریزی، نه پاریسی، راهش را می کند و در بیش از پنجاه کشور و نشست فرهنگی داخلی و خارجی شرکت می کند.

مقاله‌هایی که بوی نفت می‌دهد

درگذشت و در قطعه ۲۵۰ بهشت زهرا (س) در کنار همسرش به خاک سپرده شد. خبری که برای کرمان و برای جامعه دانشگاهی و طیف وسیعی از خوانندگان عام، غم انگیز بود. از او پیش از هفتاد عنوان کتاب تألیف و ترجمه شده و ده ها مقاله به رای می‌ماند. آثاری که تا همین امروز مرجع دانشجویان و دانشگاهیان است.



روزگار پی صاحب نیست، تو امام رضا داری

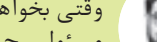




فرق شما با بقیه این است که وقتی بخوای پیش بزرگی، مسئولی، چیزی بروی باید اولش کلی توی کله ات بالا پا بین کنی که چه جوری مقدمه بچینی، چه جوری ادب را رعایت کنی و بروی پشت در بمانی و کلی زیر نگاه سنگین مدیر دفترش عذاب بکشی تا نوبت بشود بروی تو و بعد بخوری خودت را. هول کنی که چگونه بگویی، چه بگویی که خوشش بیاید.

زندگی با همه بالا و پایین هایش، با همه رنج هایش یک پناهی، یک خلوتی، یک سلوکی می خواهد که بروی پیش یک کسی که تو را بلد باشد. تو را بغل کند و بگوید همه چیز را می دانم و خاطرت جمع درستش می کنم و تو فقط زار بزنی و بگویی ممنون که هستی.

آقای امام رضا جان، شما برای ما همین هستید. من هر وقت پیشتان آمده ام اصلاً یادم رفته برای چه آمده ام، اصلاً نفهمیدم آمدم چه بگویم و چه بخواهم. آمدم دیدمتان، زل زدم بهتان، به کاشی ها و چلچراغ ها



حامد عسکری

شماره ۱۰ فصل ۱

او هم پشت میزش، توی اتاقش دفتر کارش، از بالای عینکش به تو نگاه کند و یک چیزهایی روی کاغذی بنویسد و بعد بگوید ان شاء... تلاشم را می‌کنم ببینم چه می‌شود و از دفتر می‌گویم تماس بگیرند باشما و تو پایت را که از آن دفتر می‌گذاری بیرون اجر نمی‌بینی که دندان‌های خودت را آخر کند که این چه غلطی بود من کردم یا این آدم درد دل کردم و چیزی خواستم. حالا برآورد کند؟ حالا ندانید

چهارم: شرط و شروط برایم تعیین کند چی؟ و هزار اگر دیگر.

باشما همین طوری می‌شود حرف زد، پشت فرمان، پشت موتور، توی قطار، باشما لوری کاناپه، روی نیمکت یک پارک، یک جوری از قلب آدمی غم‌ها را، دردها را، آندوه‌ها را برمی‌دارید که اصلاً انگار نبوده‌اند. زخم‌ها را یک جوری مرهم می‌گذارید که آدمی انگار دوباره قیراق می‌شود و تازه نفس برای یک زیست و زندگی درست دردمان.

و اسلیمی‌ها و سبک عین نوزاد شدم و برگشتم. آقای امام‌رضای عزیز ممنونم بابت همه بودن هاینان، درست در لحظه بزرگایی که باید باشید.

راستش شما همیشه هستید این ماییم که یادمان می‌رود شما همیشه حضور دارید و ماییم که باید به خودمان یادآوری کنیم و هی بگوئیم: ببین همیشه بی صاحب هم نیست روزگار... امام‌رضای...

می‌گویم تماس بگیرند باشما و نوپایت را که از آن دفتر می‌گذاری بیرون آخر نمایی که اگر دیگر آدمی غم‌هوارا، دردهارا، اندوه‌هاری می‌داری که اصلاً انگار نبوده‌اند. زخم‌هاری یک جوری راستش شما همیشه هستی این ماییم که یادمان می‌رود شما همیشه حضور دارید و

دندان‌های خود را خرد کنی که این چه غلطی بود من کردم یا این آدم درددل کردم و چیزی خواستم، حالا برآورده نکند چه؟ حالا نپذیرد

با شما همین طوری می‌شود حرف زد، پشت فرمان، پشت موتور، توی قطار، باشاولارک روی کانابه، روی نیمکت یک پارک، یک جوری از قلب مرهم می‌گذارد که آدمی انگار دوباره قیراق می‌شود و تازه نفس برای یک زیست و زندگی درست و درمان.

ماییم که باید به خودمان یادآوری کنیم و می‌گوییم: «بین همین بی‌صاحب هم نیست روزگار... امام دارا را...»



روایت: ضحی زردگانلو
عکس: محمد حسن صلواتی اشهرآرا



نشانی: خیابان پارسه هوشی
 آسنادی کوتهشی ۱۵
 دفتر مرکزی
 ۰۵۱-۳۷۴۸۸۸۱۰۵
 نامبر
 ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
 روابط عمومی
 ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
 شماره پیامک
 ۳۰۰۰۷۲۸۹

Photoshahri.ir

سایت شهرآرا نیوز را
 اسکن این کد دنبال کنید

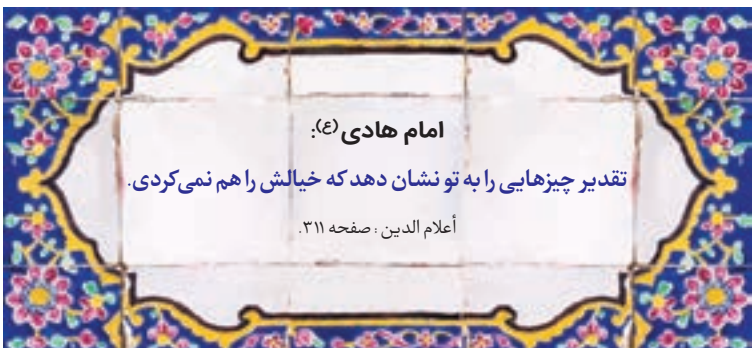


میتوان نام اخلاق حرفه ای



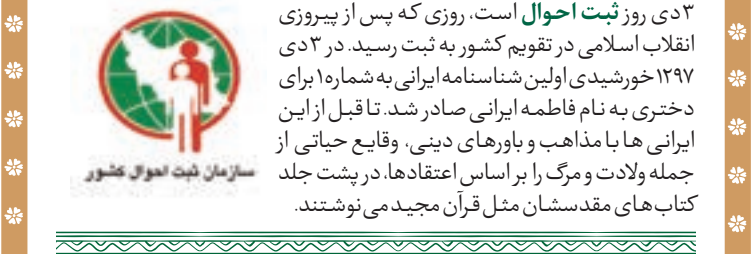
اوقات شرعی مشہد

● اذان ظهر ۱۱:۳۱:۱۳ ● غروب آفتاب ۱۶:۲۱:۵۰ ● اذان مغرب ۱۶:۴۲:۱۹
● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۵:۵۰ ● اذان صبح فردا ۰۵:۰۹:۴۹ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۰:۳۶

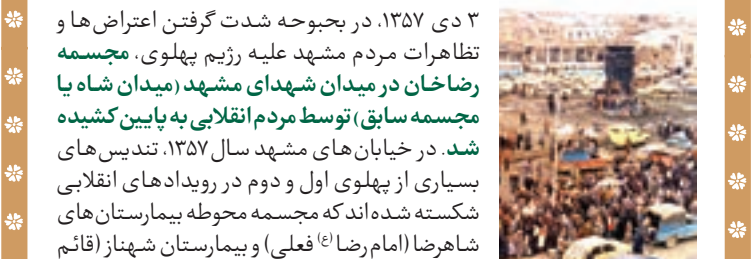


تقویم تاریخ

امروز سالروز **شهادت امام هادی** ^(ع)، فرزند امام جواد ^(ع) ملقب به «فقّی» و «ابوالحسن الثالث» است. امام هادی ^(ع) هم عصر شش نفر از خلفای عباسی بودند. متوکل عباسی به علت اینکه از وجود امام در مدینه، احساس خطر می کرد آن حضرت را به سامرا خواند و یک بار هم نقشه قتل ایشان را کشید ولی نافرجام ماند. سرانجام امام هادی ^(ع) به دستور معتز عباسی مسموم و به شهادت رسیدند.



۵۲ روز ثبت احوال است، روزی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تقویم کشور به ثبت رسیده. در ۱۹۶۷ خورشیدی اولین شناسنامه ایرانی به شماره ۴۰۸۳۱ دختری به نام فاطمه ایرانی صادر شد. تا قبل از این ایرانی‌ها با مذاهب و باورهای دینی، وقایع حیاتی از جمله ولادت و مرگ را بر اساس اعتقادها، در پشت جلد کتاب‌هایی مقدس‌شان مثل قرآن مجید می‌نوشتند.



۳ دی ۱۳۵۷. در بحبوحه شدت گرفتن اعتراض‌ها و تظاهرات مردم مشهد علیه رژیم پهلوی، **مجمسه رضاخان در میدان شهدای مشهد (میدان شاه یا مجسمه سابق) توسط مردم انقلابی به پایین کشیده شد.** در خیابان‌های مشهد سال ۱۳۵۷. تندیس‌های بسیاری از پهلوی اول و دوم در رویدادهای انقلابی شکسته شده‌اند که مجسمه محوطه بیمارستان‌های شاهرضا (امام‌رضا^(ع)) فعلی و بیمارستان شهناز (قائم^(ع)) نیز از آن جمله است.

طرح روز



طرح از هنرمند لبنانی: رضا قصیر

ز سامرا بر آوری امام پاک من

ای تو را علم علی در سینه، چون جان در بدن

ای توهم نام امام راستان یعنی علی

ای به او هم‌گونه اندر کنیه یعنی بوالحسن

این نقی و هادی ای ما را به آیین رهگشا

در ظلام این شب دیجور و دهر پر فتن

سید علی موسوی گرمارودی